

می بردند؟ کیانوری جواب داد که برای توضیح یک نقشه ساختمان کاخ برای وزارت دارایی یا برای اشرف پهلوی (من هر دو را شنیده‌ام) یک روز بهبودی عضو وزارت دربار... به زندان آمد و در مقابل همه ۱۶ هزار تومان بابت مزدکار کیانوری به او می پردازد... آیا نقشه ساختمان واقعیت داشت؟... چگونه دربار به ایک نفر توده‌ای که ۱۰ سال باید زندانی شود ۱۶ هزار تومان مزدکار می دهد؟...

«با آنکه همه می دانند و کراراً گفته‌اند که کیانوری مردی است حادثه‌جو، جاه طلب، تکرو و بی‌پرنسیپ که دستش به خون عده‌ای از افراد حزب آغشته است، صدا در نمی آورند یا جرأت آن را ندارند.

خلاصه به نظر می رسد که تیراندازی به شاه از طرف رزم آرا طرح ریزی شده بود که ارتش را کاملاً در دست داشت... فخرآرایی هم از آنهایی بود که «خیلی چیزها می دانست» و می بایست برای همیشه ساکت بشود... شاید پس از اقرار ارکانی که زود توقیف شده بود (توقیفی که کیانوری انتظار آن را نداشت) و افشا شدن نقش کیانوری در تیراندازی به شاه کیانوری هم از ترس جان تسلیم و حاضر به همکاری با دربار و اربابان آن شده بود. در این صورت، بیرون رفتن کیانوری از زندان و ملاقات او با اشرف که یکی از فعالین سیاست دربار بوده و هست و ارتباط با بهبودی و پرداخت ۱۶ هزار تومان برای ظاهرسازی، همه توجیه شود... آخر چه کسی غیر از کیانوری «با شرکت در تیراندازی به شاه» به امپریالیسم و به شاه و به ارتجاع ایران برای از میان بردن حزب توده... بهانه داد؟^۱

به تحلیل ها و اسراری که دکتر کشاورزی فاش کرده، یک کلمه هم نمی شود افزود.

۱۱۲- سی و پنج سال بعد

پس از گذشت ۳۵ سال از ماجراهای پلنوم چهارم که بعداً دکتر کشاورز واقعیت‌ها را نشان داد، اینک ببینیم کیانوری در ۱۳۷۱ ضمن خاطراتش آنها را چگونه

۱- من متهم می کنم... صص ۱۱۸ تا ۱۳۴ (سه بحث ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ با تخلص از همین صفحات کتاب کشاورز تهیه شده است)

جلوه داده است.

۱- از دقت در اظهارات کشاورز و سایر قرائنی که اینک روشن شده، معلوم می‌شود ترور ۱۵ بهمن یک بازی انگلیسی بود که شوروی نیز پای ثابت آن محسوب می‌شد و کیانوری کارت انگلیس را باز می‌کرد که مآلاً به نفع شوروی هم بوده است. همچنین از مطالعه دقیق خاطرات کیانوری که در لاک دفاعی عجیبی فرو رفته و تطبیق با گفته‌های کشاورز واضح می‌گردد که خود کیانوری هم به شرکت در حادثه بهمن اعتراف دارد. منتها به بعضی موارد آن تلویحاً اقرار کرده (که کشاورز آنها را مستند به صورت جلسات کمیته مرکزی در مسکو می‌کند) و بعضی دیگر را ناشیانه انکار نموده است.

۲- می‌گوید «ما هر سال برای اینکه کارگران و دانشجویان و کارمندان بتوانند در تظاهرات شرکت کنند، تظاهرات ۱۴ بهمن را در جمعه بعد یا قبل برگزار می‌کردیم» که طبق معمول دروغ محض است. تمام توده‌های سابق و کسانی که بیش از ۶۰ سال عمر دارند و اهل سیاست‌اند می‌دانند که تا قبل از سال ۱۳۲۷ مراسم سالمرگ دکتر ارانی در روز ۱۴ بهمن برگزاری می‌شد و «این اولین بار بود که از ۱۳۲۰ یعنی سال تأسیس حزب چنین تغییری در روز یاد بود داده می‌شد»^۱ حالا هم کیانوری برای این تغییر در خاطراتش همان توجیهاتی را می‌آورد که در سال ۱۳۲۷ اقامه کرد و کمیته مرکزی در سال ۱۳۳۶ مردود شناخته بود، و همچنان مردود است.

۳- کیانوری در صفحه ۱۸۴ خاطرات خود می‌گوید «روز ۱۵ بهمن پس از تظاهرات بر مزار دکتر ارانی به شهر آمدم، کمی در دفتر حزب کار کردم و شب به خانه رفتم خوابیدم؛ بدون اینکه حتی از رادیو خبر تیراندازی به شاه را شنیده باشم. کمی پس از نیمه شب به خانه ما ریختند و مرا بازداشت کردند» این گفته‌ها نیز بی‌اساس است. وقتی از امامزاده عبدالله برگشت در جلسه‌ای که بیشتر اعضای هیئت اجراییه در منزل مهندس علوی به همین منظور گرد آمده بودند شرکت کرد. این جلسه برای بررسی چگونگی

تیراندازی به شاه و تعیین تکلیف وضعیت هر یک از رفقا تشکیل شده بود. زمانی که این جلسه تمام شد، علی رغم توصیه آنها که گفته بودند به منزلش نرود، کیانوری جواب داده بود: «محلی را که بمباران کرده‌اند دوباره در همان روز بمباران نمی‌کنند»^۱

۴- کیانوری را آن زمان، به هدایت یکی از توده‌ای‌ها به نام اسکندر سرابی که اینک با پلیس همکاری می‌کرد دستگیر کردند. لذا اینجا زهر خود را به او می‌ریزد و می‌گوید بعد از پیروزی استالینگراد «عناصر بدهم به حزب... وارد شدند... در میان اینها عناصر قاچاقچی و دزد هم بودند که بعضی‌شان مانند اسکندر سرابی بعد از آذر ۱۳۲۵ عامل پلیس شدند. او فرد بسیار فاسدی بود و در گروهی که در ۱۵ بهمن برای بازداشت به منزل من آمدند حضور داشت... [او] قالتاق و آشغال»^۲ بود. حالا اسکندر سرابی قاچاقچی و دزد و قالتاق و آشغال شده است. ولی همین سرابی در کنگره اول حزب (تابستان ۱۳۲۳) بسیار «دوست داشتنی» بود و از طرف اکثریت رهبری قدیمی حزب به شدت تقویت و تحریک می‌شد تا به مقابله با کسانی برخیزد که برای اصلاح حزب تلاش می‌کردند. طرفداران باندا کامبخش - کیانوری به ظاهر در دسته مخالف سرابی‌ها قرار داشتند. اما در واقع خیلی لذت می‌بردند که رقیبان بالقوه آنها وسیله اسکندر سرابی مورد لجن پراکنی و توهین قرار بگیرند.

۱۱۳- این دیگر قرار نبود

کیانوری در صفحه ۱۸۵ خاطرات می‌گوید: بعد از حادثه ۱۵ بهمن در زندان شهربانی بازداشت بودند «روز دوم با هم جمع شدیم و روزنامه به دست ما رسید و من از جریان مطلع شدم و فهمیدم که ارکانی هم باز داشت شده است. موضوع را به قاسمی، جودت، یزدی و بقراطی گفتم که ارکانی چند وقت پیش چنین مطلبی به من گفته بود. ولی از هفته‌ها پیش از ۱۵ بهمن او را ندیدم و از اینکه ناصر فخرآرایی در روز ۱۵ بهمن خیال چنین کاری داشته اصلاً خبر نداشتم. در آن زندان ما مطلع شدیم که ارکانی در

۱- همان، ص ۱۲۲

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۱۶۵

زندان موقت عمومی است. قرار شد که بقراطی هنگام رفتن به حمام با ارکانی تماس بگیرد و از او جریان را پرس و جو کند. ارکانی به او گفته بود که نتوانسته به کیانوری خبر بدهد که ناصر می خواهد روز ۱۵ بهمن نقشه اش را عملی کند و کیانوری از مسئله اطلاع نداشته است! این عبارات نیز یکسره و بدون استثنا دروغ است:

اولاً - استشهاد به چهار نفر قاسمی و جودت و مرتضی یزدی و بقراطی هیچ ثمری ندارد، زیرا که بر چهار نفر مرده اند. از ارکانی هم (ظاهراً!) مطمئن است که همچنان به سکوت عجیب و طولانی خود ادامه خواهد داد. عجیب تر آنکه در عین حال، اتهام استناد به مردگان را عیناً به دکتر کشاورز نسبت می دهد و می گوید کشاورز دروغ می گوید، زیرا تمام شهود او مرده اند! در حالی که اکثر استنادات خود کیانوری از زبان و ذهن متوفیان است.

ثانیاً - ادعای عدم ملاقات با ارکانی از هفته های پیش از ۱۵ بهمن نیز درست نیست. به شهادت خود ارکانی نزد قاسمی و بقراطی، بعد از ظهر ۱۵ بهمن کیانوری از امامزاده عبدالله به تهران آمد و ارکانی را نزدیک دانشگاه ملاقات کرد.

ثالثاً - جمله آخر او و «کیانوری از مسئله اطلاع نداشته است» نیز بی پایه می باشد. تصور کرده بهترین دفاع، جعل خبر از طرف خود ارکانی است. ضمناً ارکانی باید خیلی مواظب خود باشد. زیرا به عنوان تنها شاهد ماجرا، خوشبختانه هنوز حیات دارد. ولی در دوران زندان و تبعید در جزائر خلیج فارس، بسیاری از این اسرار را مفصلاً برای مرتضی زربخت بازگو کرده است. این اعترافات تکان دهنده، همان هایی است که اخیراً بابک امیرخسروی در «نقدی بر خاطرات کیانوری» در روزنامه اطلاعات بصورت پاورقی وارد کرده است. در اول شهریور ۱۳۷۴ که مرتضی زربخت یادداشت هایش را به نگارنده می سپرد گفت به تازگی هم صحت این اقرار، مستقیماً وسیله خود ارکانی نزد او تأیید شده است. زربخت در بند ۱۰ یادداشت های خود می نویسد «در باره حادثه ۱۵ بهمن، جریان آن را قبلاً از زبان عبدالله ارکانی و دخالت مستقیم کیانوری در ترور شاه شرح داده ام» منظور از «قبلاً»، نوشته هایی است که در این مورد برای امیرخسروی تهیه کرده بود.

رابعاً - همان طور که به نقل از دکتر کشاورز گفتیم، در زندان تهران هیچ ملاقاتی با ارکانی صورت نگرفت، بلکه قاسمی و بقراطی او را تصادفاً در زندان شیراز دیدند و کیانوری در آنجا نبود. قاسمی و بقراطی وقتی حقایق را از دهان ارکانی شنیدند، به هیچ کس چیزی نگفتند؛ مگر زمانی که مرزهای ایران را پشت سر گذاشتند و به مسکو وارد شدند. بر خلاف ادعایش، کیانوری از فکر و رابطه ارکانی با فخرآرایی، هم اطلاع داشته و هم ارکانی را تشویق و تحریک به آماده کردن فخرآرایی کرده است. بهترین دلیل ارتباط فخرآرایی با مقام یا مقامات ذینفوذ، تنها جمله‌ای است که در آخرین لحظات حیات توانست ادا کند. موقعی که ضارب شاه مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد، دست‌ها را به علامت تسلیم بالا می‌برد و می‌گوید: «این دیگر قرار نبود»

۱۱۴ - صداقت شاهدها

اول - احمد قاسمی در نقل شهادت خود از قول ارکانی کاملاً صادق بوده است. قاسمی دوست صمیمی و هم فراکسیون و در جناح کیانوری بود. قبل از خروج ابدی خود از ایران، تمام اهرم‌های قدرت حزب را با کیانوری تقسیم کرده بود و به اتفاق او حزب را می‌گرداند. بنابراین هیچ دلیلی برای دروغ‌گویی علیه کیانوری نداشت. اصولاً چه احتیاجی بود که قاسمی خبر را از قول ارکانی جعل کند؟ موضوع این قدر حساس و مهم بود که قاسمی با ورود به مسکو، و با وجود نیاز شدید به رأی دسته کامبخش - کیانوری، طاقت نیاورد از طرح آن خودداری کند. ولی بنا به گزارش طبری در کژراهه، نتوانست در راه این جدایی کوشا باشد و دست آخر برای تقویت شانس خود در انتخابات هیئت اجرائیه، مجبور به آشتی‌کنان با جناح کامبخش - کیانوری شد.^۱

دوم - در اینجا کیانوری یک بار دیگر برای به زمین کوفتن دکتر کشاورز - به ازای نقشی که از کیانوری به دست داده - تکرار می‌کند «مسئله قتل احمد دهقان... آنقدر مسخره است که خامه‌ای می‌گوید: آقا این بی‌معنی است. با دلیل هم می‌گوید و ثابت

می‌کند که ادعای کشاورز بی‌معنی است» الزاماً ما هم تکرار می‌کنیم که خامه‌ای به هیچ وجه نگفته ادعای کشاورز بی‌معنی است. بلکه همه جا صداقت و صراحت کشاورز را در نقل این ماجراها تأیید کرد است. آنچه خامه‌ای گفته بی‌معنی است و با دلیل هم گفته و ثابت هم کرده، در موردی دیگر یعنی اظهارات ستوان قبادی است نه دربارهٔ دکتر کشاورز. کیانوری تقلب می‌کند؛ آن هم نسبت به اسناد کتبی که در دسترس همگان است و هر کس به راحتی می‌تواند مراجعه کند و واقعیت را دریابد.

سوم - کیانوری می‌گوید طبری اتهام شرکت او را در تیراندازی به شاه هیچ وقت مطرح نکرده، چون خودش در پلنوم چهارم رسیدگی کرده و به نفع کیانوری رأی داده است. ولی در کثراهه ناجوانمردانه ادعا کرده که از ارتباط او با ارکانی، اولین بار در مسکو و وسیلهٔ قاسمی اطلاع حاصل کرده است.

اولاً - همان طور که گفتیم به این اتهام هیچ کس رسیدگی نکرد، مطرح شد ولی به رأی‌گیری نینجامید. شوروی‌ها چون در این کار ذی‌مدخل بودند، در مسکو مجریان را نجات دادند و موضوع را از دستور جلسات خارج کردند. علت عدم محکومیت کیانوری - که در سطرهای پایین تر خواهد آمد - دقیقاً حمایت شوروی از او، و نتیجتاً سازش باندا اسکندری با باندا کامبخش بود که مآلاً اصرار دکتر کشاورز در این واقعیت به جایی نرسید.

ثانیاً - از استثنائاتی که طبری در کثراهه با صداقت نشان داده، همین اتهامی است که در حادثه ۱۵ بهمن علیه کیانوری مطرح کرده است. بطوری که گزارش طبری با سایر گواهی‌ها و اسناد همخوانی دارد.

۱۱۵ - محاکماتی که رزم‌آرا ترتیب داد

کیانوری در صفحات ۱۸۵ و ۱۸۶ تکرار می‌کند «دلیل اینکه پلنوم چهارم هیچ‌گونه قطعنامه‌ای در جهت سرزنش من صادر نکرد دقیقاً همین دو مورد روشنگری [شهادت طبری و بقراطی به نفع کیانوری] بود. باز هم دلیل بسیار محکمی وجود دارد: با وجودی که ارکانی توقیف بود، در محاکمهٔ ما اصلاً این موضوع علیه ما مطرح نشد و در

ادعای دادستان اتهام ترور به حزب توده ایران نسبت داده نشد... پلنوم چهارم... این مسئله را مطرح کرد تا کیانوری را از بین ببرند و پلنوم هم این اتهام را مردود دانست. جمله اول و آخر کیانوری را دوبار جواب داده ایم و سه باره نمی‌کنیم. اما اگر اتهام شرکت در حادثه ۱۵ بهمن علیه رهبران حزب توده مطرح نشد. پس موضوع گرفتاری آنها چه بود و اصولاً چرا آنها را دستگیر کردند؟ اگر این طور که کیانوری می‌گوید اتهام آنها فعالیت کمونیستی بود، ظرف هفت سال گذشته نیز این اتهام مستمراً پابرجا بوده است. واقعیت این است که رهبران حزب توده پس از حادثه تیراندازی به شاه، به اتهام دخالت در واقعه «سوء قصد به حیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی» در دادگاه‌های نظامی محاکمه و محکوم شده بودند. ولی خدمتی که کیانوری و گروه ویژه او به رزم آرا کردند، رزم آرا نباید - و نمی‌توانست - بدون پاداش بگذارد. بنابراین یکی از بزرگترین کمک‌های رزم آرا لغو احکام محکومیت سران حزب توده در دادگاه‌های ارتش بود. خامه‌ای می‌نویسد محکومین از آرای صادره به دیوان عالی کشور شکایت کرده، معترض بودند که محاکمه آنان در صلاحیت محکمه نظامی نبوده است. از سوی دیگر، دیوان عالی کشور به سبب مخالفت دولت‌های ساعد مراغه‌ای و علی منصور نسبت به این اعتراض، اقدامی نکرده بود. اینک با موافقت ضمنی رزم آرا، شعبه هفتم دیوان عالی صلاحیت دادگاه‌های ارتش را مردود دانست و احکام محکومیت سران حزب توده را لغو کرد و با نظر موافق اعلام داشت که آنها مجدداً در دادگاه جنائی محاکمه شوند. محاکمات جدید، تریبون تبلیغاتی پر سر و صدایی در اختیار رهبران حزب توده قرار داد و حزب در نشریات خود اخبار آن را با عکس و تفصیلات منتشر می‌کرد. واضح است که نفوذ انکارناپذیر رزم آرا این بخت مساعد را برای آنها فراهم آورده بود. در این میان روابط سادچیکف سفیر شوروی با رزم آرا صمیمانه‌تر می‌گردید و ملاقات‌های آنان که نشانه گرمی روابط دولتی ایران و شوروی بود تکرار می‌شد.^۱ خدمت مهم رزم آرا به حزب توده این بود که رهبران این حزب عاقبت به اتهام

تیراندازی به شاه که بدو آ متهم بدان بودند محاکمه نشدند. بلکه اتهام عمده آنان در این محاکمات نمایشی و فرمایشی، تشکیل حزبی با مرام کمونیستی و تبلیغ آیین اشتراکی بود. از طرف دیگر همزمان با این محاکمات، یک عده ۹ نفری را به اتهام تیراندازی به شاه در دادگاههای نظامی محاکمه می کردند که فقط سه نفرشان توده ای بودند. به قدری کار این محاکمات مسخره بود که با وجود اظهارات صریح دادستان نظامی مبنی بر شرکت سران حزب توده در حادثه ۱۵ بهمن، حتی یکی از شش نفر آنان که در بازداشت به سر می بردند به محضر بازپرس و دادستان ارتش احضار نشد. سرهنگ مهتدی دادستان ارتش - عامل صمیمی رزم آرا - در کیفر است خود ادعا کرده بود که «ترور شاه از طرف حزب توده طرح و به منظور برانداختن حکومت و به دست گرفتن قدرت انجام گرفته است» مهتدی تعویض مراسم یادبود دکتر ارانی از ۱۴ به ۱۵ بهمن را دلیل بر این ادعا می آورد و می گفت «رهبران حزب نگران و منتظر به نظر می رسیده اند. پس، از عمل فخر آرایبی اطلاع داشته اند. ولی حتی ذکری از یک نفر از این رهبران در سراسر کیفرخواست نیست. جز دکتر کشاورز که حوزه ۷۱۶ در خانه او تشکیل می شده و طبری که گویا در آخرین جلسه این حوزه گویندگی آن را بر عهده داشته است. عجیب است که حتی یک بار هم از دکتر کیانوری ذکری نشده است. در حالی که او مسئول و گوینده دائمی همین حوزه و مسئول تشکیلات حزب توده بوده و با ارکانی [که عضو حوزه ۷۱۶ بود] نیز ارتباط دائمی داشته است»

این پرونده ها به طرز کودکانه ای سر هم بندی شده بود و دادگاه نظامی هیچ تلاشی نمی کرد که ارتباطی منطقی میان آنها پیدا کند. و حال آنکه ارتباط این دو دادگاه و اتصال این دو پرونده انکارناپذیر بود. ولی از آنجا که دستور جدا بودن این دو پرونده صادر شده بود، گاهی مسائل خنده داری پیش می آمد. مثلاً مهتدی دادستان ارتش در کیفرخواست گفته بود «لیدران حزب توده با ایجاد یک دستگاه تروریستی که تحت رهبری عبدالله ارکانی عضو بانک صنعتی... تشکیل می شده اشخاص را... برای ترور و

جنایت انتخاب می نمودند»^۱ هرکس این جمله را بخواند بلافاصله خواهد پرسید چرا این «لیدران» را در کیفرخواست معرفی نکرده و به محاکمه نکشیده‌اند؟ زیرا کوچکترین نام و نشانی از رهبران حزب توده در کیفرخواست نیامده است... «مثل اینکه تعمدی بوده که این پرونده را چنان رسوا سرهم بندی کنند که حاصل آن در افکار عمومی، تبرئه حزب توده و رهبران آن باشد... باری، این قبیل تناقضات در این کیفرخواست و پرونده فراوان وجود داشت که این دادگاه را از نظر هر ناظر بی غرضی به صورت یک تراژدی مسخره مفتضحی درآورده بود» ارکانی نیز که خود را داوطلبانه به پلیس معرفی کرده و سعی نکرده بود (با وجود امکان) فرار کند، قطعاً از مجازات همدست قاتل شاه خبر داشت. متها اطمینان فراوانی حاصل کرده بود که دست نیرومندی او را نجات خواهد داد.^۲

۱۱۶- نقش سرویس‌های اطلاعاتی غرب

در صفحه ۱۸۷ مصاحبه کننده می گوید «احتمال دوم اینکه ترور شاه یک طرح هدفمند از سوی سرویس‌های اطلاعاتی غرب بوده تا از این طریق نهضت را سرکوب کنند» کیانوری جواب می دهد «اینکه سرویس‌های غرب می خواسته‌اند شاه را بکشند و از این راه نهضت را سرکوب کنند به دو دلیل پایه جدی ندارد: یکی اینکه سرویس‌های غرب از شاه ناراضی نبودند... دوم اینکه اگر دست سرویس‌های غرب در کار بود لااقل یک اسلحه درستی به قاتل می دادند که فشنگ در آن گیر نکند»

اولاً- مصاحبه کننده و مصاحبه شونده بطور کلی مرتب روی «سرویس‌های غرب» تکیه می کنند و اسمی از انگلیسی‌ها به تنهایی نمی آورند. در حادثه ترور شاه در ۱۵ بهمن، امریکا و فرانسه و آلمان و غیره وارد نبوده‌اند و همانطور که گفتیم از غرب فقط انگلستان در این جریان دست داشت و با شوروی منافع مشترکی را طراحی کرده بود که برای هر دو کشور انگلیس و شوروی حیاتی بود. هدف مشترک انگلیس و شوروی، یکی دور کردن پای امریکا از ایران و منطقه بود، دیگری تجدید قراردادهای استعماری

۱- اطلاعات، مورخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۷، نقل از مأخذ زیر

۲- از اشعاب تا کودتا، تلخیص از صص ۱۳۴ تا ۱۴۰

سابق. اینکه انگلستان را در این جریان ندیده انگاریم، بررسی «هدفمندی» می باشد. یکبار دیگر حزب توده را در هموار کردن راهی می بینیم که اشتراک مساعی و منافع روس و انگلیس موجد آن بود. برای دریافت بیشتر، به چند خبر و سند توجه کنیم:

۲۰ آبان ۱۳۲۸

بطوری که از افراد وابسته به حزب منحلّه توده شنیده شد، افراد حزب مذکور از فشار دولت بر نمایندگان اقلیت و انتشار شایعه تعویض صندوق های انتخابات خوشحال به نظر رسیده... در محافل مشاهده شده فشار دولت برای خنثی کردن فعالیت های نمایندگان اقلیت که در عین حال مخالف سیاست شوروی در ایران بودند و تقویت یک عده کسانی که به جاسوسی انگلیس ها معروف شده اند افکار عمومی... را به طرفی که آرزوی عمال سیاسی شوروی ها و دموکرات های فراری می باشد متوجه کرده است و همین نارضائی اکثریت مردم سبب شده است که کمیته های سرّی حزب توده در تهران با استفاده از این پیشامدها به فعالیت خود ادامه دهند.^۱

۲۶ خرداد ۱۳۲۷

ساعت ۱۹ روز ۲۴ ماه جاری جلسه یکی از حوزه های حزب توده با حضور مهندس قیامی گوینده حوزه ها و عطاالله گلگون و... تشکیل شد. گلگون اظهار داشت: چون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از امریکائی ها طرفداری می کنند و امریکائی ها از خانواده سلطنتی پشتیبانی نمی نمایند [کذا] انگلیس ها به ادامه این وضع مایل نبوده و علما را وادار می کنند که با اعلیحضرت... و آقای هژیر که از طرف دربار به سمت نخست وزیر تعیین شده اند مخالفت نمایند.^۲

۱- گزارش های محرمانه شهربانی، جلد دوم، صص ۳۲۹ و ۳۳۰

۲- همانجا، ص ۱۵۳

۲۶ خرداد ۱۳۲۷

طبق اطلاع حاصله تظاهرات این چند روز مقابل مجلس و بازار به وسیله نواب صفوی و رازانی و جعفر جهان [مدیر روزنامه ایران نو و وکیل دادگستری] به عمل آمد و مخصوصاً نواب صفوی و رازانی همه روزه صبح از سید ابوالقاسم کاشانی دستور می گرفته اند... سید ابوالقاسم کاشانی دستور داده است روز جمعه تظاهری بر علیه آقای هژیر و موافقین ایشان به عمل آید. این تظاهر از مسجد شاه شروع خواهد شد و در این میتینگ چند نفر از نمایندگان مجلس و طرفداران سید ضیاءالدین سخنرانی خواهند کرد.^۱

۲۵ خرداد ۱۳۲۷

شب ۲۴ ماه جاری در کلوب مرکزی حزب توده عده زیادی از افراد حزبی و کارگران اجتماع نموده بودند... در این موقع چند نفر از کارگران و افراد حزبی سؤال نمودند آیا کمیته مرکزی اجازه می دهد که افراد حزبی با تظاهرکنندگان مسجد شاه همکاری نموده، بر علیه آقای هژیر در این میتینگ شرکت نمایند؟ دکتر جودت پاسخ داد: شرکت افراد در این تظاهرات مانعی نخواهد داشت. لکن نباید به نام حزب توده فعلاً تظاهراتی به عمل آید.^۲

بدین ترتیب اولاً - مهره های انگلیسی، سیدضیائی ها و حزب توده به دستور شوروی علیه هژیر امریکائی بسیج می شوند.

ثانیاً - منظور این دونفر طرفین مصاحبه از «سرکوبی نهضت» کدام نهضت است؟ آیا «نهضت توده ای» است که به رهبری حزب توده می بایست ایران را بین شوروی و انگلستان تقسیم کند و یا تمام ایران را به پشت پرده شوروی بکشاند؟ اگر هم - به فرض محال - منظورشان نهضت ملی ایران و جنبش همگانی نفت بوده باشد، هسته های اولیه

۱- همانجا، ص ۱۵۳

۲- همانجا، صص ۱۴۰ و ۱۴۱

آن که در نمود جبهه ملی متبلور است، هنوز شکل نگرفته بود.

ثالثاً - انگلستان دقیقاً در آن زمان از شاه به شدت ناراضی بود. به همین دلیل جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری را با شرکت سیدضیائی‌ها، طرفداران قوام‌السلطنه و حزب توده و... سرهم بندی کرد تا شاه را از نزدیک شدن به امریکا بترساند... از این رو می‌خواستند از رزم آرا به عنوان مرد قدرتمند ایران استفاده‌های شایانی ببرند. رزم آرا خود نیز سخت تمایل داشت به نام دیکتاتور ایران، قدرت را قبضه کند. روس‌ها و انگلیسی‌ها طرفدار جدی عروج رزم آرا بودند. موقعیت مساعدی بود و حزب توده بیش از سایر جناح‌های قدرت در اختیار این برنامه مشترک قرار گرفت.

۱۱ خرداد ۱۳۲۷

دو روز است در بین طرفداران شوروی صحبت از همکاری و سازش شوروی و انگلیس برای مخالفت با دربار شاهنشاهی زیاد جریان داشته و اظهار می‌دارند: چون انگلیسی‌ها از دربار ناراضی بوده و دیگر قصد تقویت آن را ندارند، لذا دولت شوروی نیز از موقع استفاده کرده و به دستور انگلیس‌ها، باند طرفین به هم نزدیک گشته و مبارزه با دربار شاهنشاهی را شروع نموده‌اند. موضوع سازش انگلیس و شوروی مدتی است افواهاً بین توده‌ای‌ها شایع بوده و می‌گفتند: دولتین مذکور در مورد ایران بخصوص با هم سازش کرده‌اند. اکنون این شایعات رفته رفته عمومیت پیدا کرده بطوری که در ظرف دو روز اخیر اغلب توده‌ای‌ها موضوع مذکور را تأیید نموده‌اند. ضیاالموتی می‌گفت: البته بین دولتین انگلیس و شوروی برای این همکای قرارداد رسمی منعقد نشده، ولی چون هر دو آنها در موضوع ایران ذی‌نفع بوده و در مقابل نفوذ امریکائی‌ها واقع گردیده‌اند و انگلیس‌ها از دربار شاهنشاهی ناراضی و مخالف آن می‌باشند و دولت شوروی نیز دارای همین عقیده و مقصد است، لذا این سازش وقتی خود به خود حاصل گشته که باید از این جریان

آزادبخوانان کشور [یعنی حزب توده - ع.ب.] حداکثر استفاده را بکنند.^۱
 بحث‌های جدی و دامنه‌داری پشتوانه این سازش بوده است که رقیق شده آن به دست ضیالموتی‌ها افتاده و باز هم رقیق‌ترش عاید عوامل نفوذی پلیس گشته است. خبر فوق قطعی است، با این همه ولو نیمی از آن را صحیح بدانیم، گویای زد و بندهای عجیب پشت پرده می‌باشد.

رابعاً - عبارت «اسلحه‌ای به دست قاتل می‌دادند که فشنگ در آن گیر نکند» هم شاید برای تظاهر به این است که کیانوی در جزئیات ماجرای ترور ۱۵ بهمن اصلاً وارد نبوده، علاقه‌ای به دانستن این ریزه کای‌ها ندارد! و الا همه می‌دانند که حتی یک فشنگ در اسلحه فخرآرایی گیر نکرد و هر پنج گلوله پیاپی شلیک شد.

۱۱۷ - فرضیات معقول و نامعقول

از سرویس‌های اطلاعاتی غرب که می‌گذرد، مصاحبه کننده ابتدا فرض معقولی را مطرح می‌کند: «فرض کنیم که فخرآرایی مدت‌ها به شکل کاملاً طبیعی به فکر ترور شاه بوده و به جایی نمی‌رسیده است. عوامل رزم آرا ریس ستاد متوجه قضیه می‌شوند و به رزم آرا اطلاع می‌دهند. رزم آرا او را می‌خواهد و ضمناً از رابطه او با ارکانی هم مطلع بوده است. رزم آرا تسهیلات لازم را برای فخرآرایی فراهم می‌کند» بقیه فرض محکم او باید قاعدتاً این چنین باشد:

و ارکانی عضو حوزه ۷۱۶ بود که گوینده آن دکتر کیانوری می‌بود. بنابراین ارکانی و کیانوری حداقل هفته‌ای یک بار ارتباط ارگانیک داشته‌اند (حوزه‌های حزبی معمولاً هفته‌ای یک بار تشکیل می‌شود) کیانوری از طریق ارکانی با دوست صمیمی او فخرآرایی که از زمان کودکی با هم نزدیک بوده‌اند آشنا می‌شود. از طرف دیگر با رزم آرا نیز مربوط بوده و در جریان طرح ترور قرار داشته است. فخرآرایی دست‌کم از دو سو شارژ می‌شده، یکی از طریق رزم آرا و دیگری وسیله کیانوری از راه عبدالله

۱- همانجا، صص ۶۲ و ۶۳، تأکیدها به متن افزوده شده است.

ارکانی. بنا به گفته دکتر کشاورز، کیانوی به ارکانی گفته بود که فخرآرایی ترسوست و ممکن است کاری نکند. این رابطه‌ها را چگونه می‌بینید؟

ولی او چنین تحلیلی ندارد و بقیه حرف‌های مصاحبه‌کننده بدین صورت ادامه می‌یابد: «رزم آرا... ترتیب کار را طوری می‌دهد که چه ترور موفق باشد چه ناموفق، مسئولیت کار [به] گردن آیت‌الله کاشانی و حزب توده بیفتد» تصادفاً طرفداران دکتر حسن آیت، دکتر محمود کاشانی، دکتر بهمن اسماعیلی و غیره هم معتقدند:

سنگرهای مقاومت مردم در آن روزگار در دو جبهه قرار داشت: نخست انبوهی از روحانیون و طلاب علوم دینی و... که به ندای پیشوای مذهبی خویش آیت‌الله کاشانی لبیک گفته... دست نشانندگان استعمار آنان را - همچنانکه در حکومت هژیر... - به گلوله می‌بستند، و جبهه دوم از جوانانی سرشار از شور و عشق به آزادی و برابری و برادری تشکیل یافته بود که... به جاذبه‌ها و جنبه‌های مردمی شعارهای حزب توده دل‌بسته و در آن سنگر، نیروی فعال و منظمی را به وجود آورده بودند... برای به تصویب رساندن لایحه الحاقی کذائی می‌بایست این هردو سنگر را از میان بردارند.^۱

با وجود این «لایحه الحاقی کذائی» به تصویب نرسید. زیرا اقلیت دوره پانزدهم، آن زمان بر سر پست خود حاضر بود و به خوبی از منافع ملی دفاع کرد. مصاحبه‌کننده با کیانوری نیز مبارزات روحانیت طرفدار آیت‌الله کاشانی را در عرض و به اندازه ارزش فعالیت‌های حزب توده می‌داند. کیانوری هم می‌گوید «حادثه ۱۵ بهمن تماماً به حزب و آیت‌الله کاشانی و دامادش نسبت داده شد. حزب غیرقانونی و آیت‌الله کاشانی هم تبعید شد و بدین ترتیب دو بخش مهم از مخالفان اصلی شرکت نفت جنوب سرکوب شدند»^۲ خیلی جالب است که کیانوری از موقعیت استفاده می‌کند و حزب توده را به

۱- روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن نفت، به کوشش هواداران نهضت اسلامی ایران در

اروپا، انتشارات دارالفکر، ص ۸

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۱۸۰

مبارزات اولیه کاشانی - که مثبت و مؤثر بود - می چسباند.

۱۱۸ - تلاش برای برائت رزم آرا

کیانوری ضمن موافقت با نظریات اخیر مصاحبه کننده از رزم آرا جانبداری می کند و می گوید:

مظفر بقائی با تمام قوا و با امکانات فراوانی که همه مخالفین رزم آرا در اختیارش گذاشته بودند می کوشید تا پای رزم آرا را به میان بکشد. اگر فرض کنیم که در دوران حضور رزم آرا او توانسته باشد روی دخالت خود سرپوش بگذارد، پس از مرگش که رهبری ارتش به دست رقیبانش افتاد یا پس از کودتای ۲۸ مرداد که حزب را هم سرکوب کردند، شاه می توانست به افشای این جریان پردازد. در صورتی که ما می بینیم که در انتشارات کودتاچیان مانند سیر کمونیسم در ایران و کمونیسم در ایران از رزم آرا بطور کاملاً مثبت یاد می شود.^۱

اولاً - به این ترتیب رزم آرا نمونه یکی از بهترین افسران تاریخ نظامی می شود، در طرح ترور ۱۵ بهمن و این قبیل جنایات اصلاً دست نداشته و اصولاً آدم مثبتی بوده است! ولی «اکنون پس از گذشت سال ها و افشاگری های فراوان مسلم گردید که رزم آرا گرداننده اصلی این ترور بوده و انگلیسی ها به دست او این برنامه را پیاده کرده اند که یک دیکتاتوری نظامی روی کار آورند و جنبش مبارزه با امتیاز نفت جنوب و بانک شاهی و نفوذ استعماری خود را در نطفه خفه سازند»^۲ زیرا رزم آرا علاوه بر هوش و زرنگی - که متأسفانه در راه کاملاً منفی به کار می گرفت - بسیار قدرتمند بود. در مقابل او امرای ارتش و وزیران، خیلی ضعیف می نمودند. اگر نفوذ او در ارتش و نیروهای انتظامی بیش از شاه نبود، در عرض او و شاید تنها قدرت موجود بود. دار و دسته ارفع به کلی سرکوب شده بودند و خود ارفع خانه نشین شده بود. در مجلس نیز اکثریت نمایندگان وابسته به

۱- همان، ص ۱۸۸

۲- از انشعاب تا کودتا، صص ۱۲۷ و ۱۲۸

انگلیسی‌ها بودند یعنی از رزم آرا حمایت می‌کردند.

ثانیاً - نیازی نبود که دکتر بقائی پای رزم آرا را در ماجرای ۱۵ بهمن به میان بکشد. تاریخ و اسناد و شواهد تاریخی نقش او را در کارگردانی ترور شاه، به درستی ثبت کرده‌اند. بقائی چکاره بود که گوشه‌ای از تاریخ دورغ را بسازد؟ گرچه احتمالاً تحریص شاه در عداوت دکتر بقائی نسبت به رزم آرا بی‌تأثیر نبود. اما نه تا این حد که بقائی توانسته باشد از ژنرالی خوب، یک رزم آرای قاتل ساخته باشد. اگر ساختنی در کار باشد، این دکتر کیانوری است که با دخالت در آن ماجرا آتش داغ و شوری پخته و دهان عده زیادی را سوخته است.

ثالثاً - شاه نمی‌توانست علناً از دخالت رزم آرا در حادثه قتل خود حرفی بزند. اگر یک کلام علیه رزم آرا سخن می‌گفت، موضوع تحریکات مخفیانه او در جریان قتل رزم آرا آفتابی می‌شد. این مسئله‌ای بود که شاه به شدت از آن پرهیز می‌کرد و نمی‌توانست شایعه ارتکاب یک قتل مشکوک را تحمل کند. شاه به هیچ وجه نمی‌خواست حتی به عنوان یکی از محرکین قتل رزم آرا شناخته شود. ولی با مهارت خاصی دست آخر توانست از خلیل طهماسبی چهره قاتلی ارائه دهد که نخست‌وزیر مملکت را کشته است. لذا تعمداً، نه وسیله خود شاه و نه در اسناد رسمی و کتاب‌های دولتی کوچکترین علامتی که نشان دهد شاه بر ضد رزم آرا عمل می‌کرده است وجود خارجی ندارد و هیچ کلام خصمانه‌ای علیه رزم آرا ابراز نگردیده است. اما خود شاه از فردای ۱۵ بهمن به درستی در ماجرای دست داشتن رزم آرا پی برده بود و پی فرصت می‌گشت. حتی بعضاً در تشریفات رسمی از رزم آرا تجلیل هم می‌گردید.

رابعاً - کتاب‌های سیر کمونیزم در ایران و کمونیزم در ایران که ظاهراً وسیله فرمانداری نظامی تهران و ساواک ایران نوشته شده، در واقع نویسنده آنها امان‌الله قریشی از افراد بسیار نزدیک به کیانوری بود و حکم دست راست او را داشت که تا قبل از فرار کیانوری از ایران سمت دبیر کمیته ایالتی تهران را عهده‌دار بود. در این کتاب‌ها، هیچ نقشی از رزم آرا «بطور کاملاً مثبت» ارزیابی نشده است. قریشی می‌دانسته چه باید بنویسد و از حساسیت دربار هم اطلاع داشته و انصافاً هم در نقش جدید خود بسیار

صادقانه عمل کرده است. قریشی از اعمال رزم آرا هرگز به شکل مثبت یاد نکرده، فقط نسبت به او بدگوئی هم ننموده است. این کیانوری است که برای خوشنام جلوه دادن و زیبا ساختن چهره رزم آرا هیچ فرصتی را از دست نمی‌دهد و از قول این و آن دروغ نقل می‌کند.

خامساً - اگر شاه شخصاً نسبت به رزم آرا تظاهر به رأفت می‌کرد، در عوض نشریات دهه ۳۰ پر است از انواع اتهامات و لکه زدن‌های راست و دروغ در مورد سیرت رزم آرا و افشای ماهیت او. عدل، مهدی فرخ، احمد هاشمی، صفی‌پور، حسین مکی، سرلشکر آرام (که شخصیت مجعولی است) وارسته، دکتر حسین پرنیا، لطف‌الله ترقی، مسعودی‌ها، مهندس والا، عبدالرحمن فرامرزی و غیره، ده‌ها و صدها مقاله و مطلب علیه رزم آرا نوشتند و از هر جهت لجن‌مالش کردند. حتی روزنامه داریا (که در زمان نخست‌وزیری رزم آرا تحت عنوان «شیران در قفس» مصاحبه‌هایی با رهبران زندانی حزب توده انجام می‌داد و تبلیغات گسترده‌ای به نفع آنان می‌کرد و بدین وسیله تحت توجهات رزم آرا مقدمات فرارشان از زندان فراهم می‌شد) سلسله مقالاتی تحت عنوان «کودتای رزم آرا در شرف وقوع است» منتشر کرد. حسن ارسنجانی مدیر داریا در واقع با یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای، از صورت دوست رزم آرا خارج شد و بعد از قتلش به شکل خصمانه‌ای با او درافتاد. و حال آنکه بعدها معلوم شد موضوع کودتا وسیله رزم آرا دروغ بزرگی است و احتمالاً از طرف شاه دامن زده می‌شد. مطالبی که علیه رزم آرا تهیه می‌گردید، تماماً به تحریک شاه و به خاطر انتقام شخصی از او و تشویق سفارت امریکا مخصوصاً شخص سفیر گرییدی نوشته می‌شد. گرییدی احساس می‌کرد از رزم آرا که منافع شوروی و انگلستان را ملحوظ می‌داشت سخت رودست خورده است. اگر تحریک علیه رزم آرا زیر سر شاه نبود، مگر جرائد جرأت می‌کردند نسبت به یک «سپهبد شهید» این همه بدگویی کنند؟ شاه گرداننده اصلی ترور خود در ۱۵ بهمن را هرگز فراموش نکرد و کینه او را - بدون اینکه رسماً نشان دهد - سعی می‌کرد همیشه در دل خود تازه نگه بدارد.

۱۱۹- مرثیه برای ژنرال فقید

کیانوری در صفحه ۱۸۸ می نویسد: «این نظر هم که اگر شاه ترور می شد، رزم آرا دیکتاتور می شد به نظر من درست نیست. امپریالیسم غیرممکن بود که از نظام سلطنتی دست بردارد»

دیکتاتوری رزم آرا (همانند آغاز کار رضاشاه) اکنون از بدیهیات تاریخی می باشد. نمی دانیم کیانوری چه اصراری در انکار آن دارد؟

اول - هدف امپریالیست ها در ایران ایجاد یک حکومت قوی و دوست بود. رزم آرا همان مرد مقتدري بود که پیوند دوستی عمیق با انگلستان و شرکت نفت انگلیس برقرار کرده بود. او موافقت هر سه دولت قوی یعنی انگلستان و شوروی و امریکا را برای رسیدن به صدارت با خود داشت و در واقع با هر سه کشور سازش کرده بود. از این میان، امریکا را خیلی زود از دست داد. و حال آنکه بیش از هر چیز، وزنه امریکائی در نیل به نخست وزیری او مؤثر بود. ولی انگلستان و شوروی تا پایان حیات، حتی بعد از مرگش از او حمایت کردند. دلیل آن مرثیه هایی است که روزنامه های انگلیسی و رادیو بی بی سی پس از قتل رزم آرا سرودند و خواندند. به موازات آنها جراید شورویایی نیز، از قبیل *پراودا* ارگان حزب کمونیست شوروی، عصر جدید منعکس کننده سیاست خارجی روس ها و *کراسنیا* ارگان ارتش سرخ و غیره شروع به تعریف و تمجید از رزم آرا نمودند و او را افسر بسیار با کفایتی خواندند. مثلاً *کراسنیا* نوشت «رزم آرا مایل بود برای اثبات تمایل و علاقه خود، امتیاز بهره برداری از نفت شمال را به شوروی بدهد»^۱ مطبوعات روسی مطالب مبسوطی پیرامون بدگویی از شعار ملی شدن نفت در سراسر کشور می نوشتند و چون این شعار با سیاست اقتصادی روس ها سازگاری نداشت آن را تخطئه می کردند و رزم آرا را کسی معرفی می نمودند که می توانست با اجرای ملی شدن نفت به مقابله برخیزد. طبیعی است که همین دلایل برای انگلستان نیز مطرح باشد. آنها اصولاً از اول رزم آرا را برای حل قطعی مسئله نفت به نفع انگلیسی ها و کوبیدن

جبهه ملی در نظر گرفته بودند. رزم آرا هم وسیله حزب توده بی رحمانه شروع به مبارزه با جبهه ملی کرد. نقش شوروی نیز در باطن حمایت از انگلیس بود تا در نتیجه خود بتواند از این نمدکلاهی به غنیمت ببرد. دولت انگلیس بسیار خوشحال بود که در ماجرای اختلاف نفت، شوروی ها بطور آشکار مداخله نمی کنند.^۱ بنابراین رزم آرا برای رسیدن به این هدف ها باید دیکتاتور ایران می شد. ضمناً برداشت کیانوری در مورد رزم آرا مشابهت هایی با نظر احسان طبری در کژراهه دارد.

دوم - این نظر کیانوری که «امپریالیسم غیرممکن است از نظام سلطنتی دست بردارد» نیز مانند همه نظریاتی که تاکنون از کیانوری دیدیم درست نیست. پس از استعفای اجباری رضاشاه، شوروی و انگلستان به شدت با سلطنت محمدضا پهلوی مخالفت می کردند. آنها رژیم جمهوری را بیشتر می پسندیدند:

نیمی از اشاره دولتین، نیمی به اقتضای افکار، استعفای پهلوی پیش آمد. روسیه اساساً منکر سلطنت است. انگلیس هم پهلوی را مایل به آلمان بجای آورده است و دنباله کار دراز است.^۲

و در خاطرات ذکاءالملک فروغی می خوانیم که:

در همان جلسه بین اسمیرنوف و بولارد و پدرم و سهیلی مذاکرات بسیار مهمی صورت می گیرد... وزیر مختار انگلیس... اظهار می کند از دولت متبوع من دستور رسیده است که قبول هر پیشنهادی از طرف دولت ایران غیر از آنچه مذاکره شده، منوط به تغییر حکومت در ایران است. اتفاقاً همکار من هم چنین دستوری از مسکو دریافت کرده است. ما به این شرط با خواسته های شما موافقت می کنیم که رژیم کشور ایران تغییر پیدا کند و حکومت شما از مشروطه به جمهوری مبدل شود... در نخستین روزهای

۱- مصطفی علم (M.I.I.M) نفت، قدرت و اصول. ترجمه غلامحسین صالحیار، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۱۶۶ (متکی به اسناد وزارت خارجه انگلیس و یادداشت های مربوط به نفت ایران، ۳۱ ژوئیه

۱۹۵۱ و گزارش رسمی «گروه کار» درباره نفت ایران ۲۹ اکتبر ۱۹۵۱)

۲- مهدبقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۴۱۹

مذاکرات، نمایندگان دو کشور اصرار به تغییر رژیم از مشروطه سلطنتی به جمهوری داشتند. برای اینکه به این خواسته جامه عمل بپوشانند، گفته بودند رئیس جمهور ایران کسی جز شما نخواهد بود. وقتی از پدرم منصرف شدند به محمد ساعد مراغه‌ای که در آن ایام سفیرکبیر ایران در مسکو بود پیشنهاد ریاست جمهوری را داده بودند. او نیز به دلایلی روس‌ها را منصرف کرده بود.^۱

عاقبت با دیپلماسی فروغی انگلستان راضی شد. سپس شوروی نیز از مخالفت خود دست برداشت و در نتیجه محمدرضا پهلوی به تخت سلطنت ایران جلوس کرد.

۱۲۰- آخرین حرف‌ها

بالاخره در مورد اشتراک مساعی دو قدرت خارجی، انگلیس و شوروی، و دو وزنه داخلی یعنی رزم آرا و جناحی از حزب توده در جریان ترور شاه باید نتیجه گرفت: اولاً - «معلوم شد که رزم آرا طراح و گرداننده اصلی این ترور بوده است. اما اکنون پس از افشاگری‌های دکتر کشاورز مسلم است دست کم یک نفر از اعضای حزب توده نیز در این ماجرا دخالت داشته است، آن هم مؤثرترین مقام حزب یعنی دکتر کیانوری که مسئول تشکیلات، مسئول سازمان افسران، مسئول کمیته ترور و رابط با مقامات شوروی بوده است»^۲

ثانیاً - مسلم گردید که از ماه‌ها قبل از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ کیانوری و رزم آرا مسئله ترور شاه را در دست بررسی داشتند. فخرآرایی حداقل سه بار در سه جای مختلف (اصفهان، تبریز و میدان جلالیه تهران) فصد ترور شاه را داشته ولی موفق نمی‌شده است، تا اینکه کیانوری به این جریان وصل شد.

کیانوری نمی‌توانست درک کند که هیئت حاکمه ایران، ارتشی‌ها، قوام‌ها،

۱- ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، نویسنده دکتر باقر عاقلی، انتشارات علمی ۱۳۶۷،

صص ۹۶ و ۱۰۲

۲- از انشعاب تا کودتا، ص ۱۳۰

رزم آراها، سیدضیایاها، مظفر فیروزها و... همه حزب توده را فقط به عنوان «ابزار و وسیله» لازم دارند. آنها پس از اینکه از گذار رد می شدند، به حزب توده کوچکترین ترحمی نمی کردند و بساطش را از دم برمی چیدند. کیانوری و اکثر رهبران حزب، در پس هر شخص و گروه یا کشوری پناه می گرفتند و تکیه می کردند، جز به مردان صالح و خیرخواه و مردم و مملکت ایران. آنها با اکثر نخست وزیران ساختند و تقویتشان کردند، غیر از دکتر مصدق و پیروان صدیق او. آنها منافع ملت ایران را به زیان کشور خود، فدای شوروی می کردند و ایران را به مثابه کشوری بیگانه می پنداشتند، سهل است که در دوران نهضت ملی، کشورشان را به چشم دشمنی می نگریستند که باید ملت و ملیت آن نابود می گردید.

ثالثاً - «شواهد و قرائن زیادی در تأیید ادعای کشاورز مبنی بر دخالت کیانوری در توطئه قتل شاه وجود دارد. علاوه بر این، چون من از سالها پیش و قبل از اظهارات کشاورز می دانستم که مسعود توسط این گروه از حزب به قتل رسیده است ادعای کشاورز در مورد دخالت کیانوری در توطئه قتل شاه را (که قبلاً از آن چیزی نمی دانستم) باور می کنم»^۱

رابعاً - دکتر جهانشاهلو تحت مقاله‌ای با نام «تراوشات سیانوری، قلم کیانوری»

می نویسد:

آقای کیانوری کوشیده است که دخالت خود و همسرش بانو مریم فیروز را در تیراندازی نافرجام به محمدرضا شاه را انکار کند. این باز دروغ محض است. چون هنگامی که در پلنوم ۴ حزب توده در مسکو این کار را که باعث برچیده شدن [حزب] توده شد مطرح کردند، او دخالت خود را انکار نکرد، بلکه سعی کرد تا در دستگاه رهبری حزب توده برای خود شریک‌هایی دست و پا کند و از آن میان ادعا کرد که در این باره پیش از اقدام با آقای دکتر رادمنش نیز گفتگو کرده است. اما آقای دکتر رادمنش گفت که

۱- دکتر محمدعلی (همایون) کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، انتشارات پاپیروس، تهران ۱۳۶۸ جلد دوم، ص ۳۸

پیش از تیراندازی به محمدرضا شاه، کیانوری به من گفت تو با کشتن شاه موافقی یا نه؟ من گفتم به من چه مربوط است که با این کار موافق یا مخالف باشم؟ گفت اگر کس دیگری بخواهد او را بکشد چه گونه؟ گفتم اصلاً به من مربوط نیست.^۱

این اظهارات با گفته‌های دقیق‌تر دکتر کشاورز ظاهراً کمی متفاوت است، ولی جوهر هر دو گفتار کاملاً یکی است. کشاورز نوشته که کیانوری در پلنوم چهارم گفته بود «رفقا! من که به شما گفته بودم» دکتر رادمنش برای اینکه همه بدانند کیانوری راست می‌گوید یا نه، از یکی یکی حاضران در زمان ادعای کیانوری، استشهاد کرد و جواب همان بود که جهانشاهلو نوشته است.

فصل دهم

ارزیابی قدرت متناظر شخصیت‌ها

۱۲۱- سوال‌های منطقی و جواب‌های غیرمنطقی

چنین پیدا است که کیانوری تشنه به خون دونفری است که بیش از همه واقعیت‌ها را در مورد او افشا کرده‌اند: دکتر فریدون کشاورز و دکتر انور خامه‌ای. لذا هر جا دستش رسیده است نسبت به این دونفر انتقامجویی کرده است. مصاحبه کننده می‌پرسد واقعاً چرا رژیم اجازه داد چنین محاکمه پر سر و صدایی برگزار شود؟ آیا این دلیل همگامی رزم آرا با حزب نیست؟ آیا رزم آرا به دلیل ضدیت با دربار موجبات این محاکمه علنی و تبلیغاتی را فراهم نکرد؟ بعلاوه، اینکه اتهامی در زمینه مشارکت در حادثه ۱۵ بهمن مطرح نشد، نشانگر غیرجدی بودن دادگاه است.^۱

این پرسش‌ها که کاملاً بجاست، از طرف کیانوری با واکنشی غیرمنطقی و نامعقول مواجه می‌شود. کیانوری در برابر این سئوالات می‌گوید «این پرسش شما عین گفته خامه‌ای است و به نظر من شایسته نیست که شما حرف‌های خامه‌ای را جدی بگیرید»^۲ چرا؟ اینجا ارتباط کلام منطقی قطع می‌شود. واقعاً چرا نباید حرف‌های حق

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۱۹۱

۲- همان، ص ۱۹۲

خامه‌ای را جدی گرفت؟ تکرار می‌کنیم که سه جلد خاطرات خامه‌ای به ویژه در مورد روشنگری حوادث دهه ۲۰ کم نظیر می‌باشد. کیانوری خاطراتی را بطور کلی مردود شناخته که خامه‌ای ضمن آن اسرار مگوی او را فاش ساخته و پتۀ رفقا را روی آب ریخته است. به گواهی صاحب‌نظران غیر توده‌ای، چه داخلی و چه خارجی، سه جلد خاطرات خامه‌ای از کتاب‌هایی است که تبلیغات بیگانه‌پرستی را خنثی کرده و مانع آن شده است نسل جوان امروزی، اسیر دروغ‌پردازی‌های مسموم حزب توده شود. نگارنده از طریق نوشته‌های دکتر خامه‌ای با او آشنایی پیدا کرده است. ولی او هرکس باشد ما هم معتقدیم انظر الی مقال لا تنظر الی من قال. خوب است کیانوری بدون در نظر گرفتن شخصیت خامه‌ای، ملاحظه کند او چه نوشته، بخواند و «دیالکتیکی» با آن برخورد نماید، هر جا سخنی من غیر حق گفته، با وجدانی بیدار و انصاف پاسخ گوید نه آنکه در بست کل کتاب او را مردود اعلام کند. سخن درست و واقعی و کلاً واقعیت‌های یک موضوع، همه جا شبیه به یکدیگر بازگو می‌شوند. این حرف‌های نادرست و ساختگی هستند که هنگام تکرار، متناقض از آب درمی‌آیند. در طول این دفتر به هر دو نمونه، باز هم برخورد خواهیم کرد.

۱۲۲- مسئله انحلال حزب توده

درباره انحلال حزب، کیانوری می‌گوید «اینکه حزب ظاهراً به اتهام ۱۵ بهمن منحل شد ولی در دادگاه این اتهام به سران دستگیر شده وارد نشد و این نشان می‌دهد که انحلال حزب چندان جدی نبود، خیلی بی‌انصافی است!... هیچ‌گونه دلیلی که حداقل مردم پسند باشد برای شرکت حزب در رویداد ۱۵ بهمن وجود نداشت»

اولاً- «انحلال حزب چندان جدی نبود» بنابراین گفتن آن بی‌انصافی نیست. دکتر اقبال وزیر کشور، اظهاریه‌ای مبنی بر اینکه حزب توده باید «منحله» شود در مجلس قرائت کرد. مجلس نفیاً یا اثباتاً هیچ‌گونه نظری راجع به آن ابراز نداشت. سپس دولت ساعد تقاضای رأی اعتماد کرد و نمایندگان اعتماد خود را نسبت به دولت اعلام داشتند، همین. این کجایش انحلال رسمی و قانونی حزب توده است؟ حزب توده هرگز به شکل

قانونی منحل نشد. اگر این مسئله جدی بود حزب توده چطور می توانست چنان رشد سرطانی پیدا کند؟ از تمام ممنوعیت‌ها و محرومیت‌ها و محدودیت‌ها برای حزب توده، فقط ظاهراً اسم و عنوان آن قدغن شد و به زودی توانست تحت سازمان‌های پوششی، به مراتب قدرتمندانه‌تر تجدید حیات کند. این همه، به لطف سپهبد رزم آرا ممکن گردید که در قبال شوروی و حزب توده متعهد شده بود. در زمانی که حزب منحل اعلام شده بود، اولین ارگان علنی آن تحت نام جمعیت هواداران صلح با تأیید و حمایت رزم آرا به وجود آمد که در مبارزات پوششی آن حزب، تأثیر شگرفی داشت. حزب منحل بود، اما این ارگان قانونی، تمام فعالیت‌های ظاهراً غیرقانونی حزب توده را سازمان می‌داد و به طریق اولی مورد استفاده مطامح شوروی نیز قرار می‌گرفت.

ثانیاً - انحلال صوری و دستگیری سران حزب توده به مناسبت شرکت در حادثه ۱۵ بهمن بود. اما به آن اتهام محاکمه نشدند و این از عجایب روزگار است. هیچ عاملی غیر از اقتدار رزم آرا رئیس ستاد ارتش نمی‌توانست این محاکمات نمایشی و نامربوط را راه بیندازد. دادستان این دادگاه سرهنگ مهندی بود که هرچه از درجه و شغل و مقام داشت، همه از دولت رزم آرا داشت. مهندی در روزنامه داریا همکاری نزدیکی با توده‌ای‌ها داشت. بعلاوه اگر توصیه‌های رزم آرا نبود، دادگاه به آن صحنه کم‌دی تبدیل نمی‌شد. با اطلاعاتی که سروان سغائی (از افسران توده‌ای) دادیار مهندی از اسرار پشت پرده در اختیار رهبران حزب قرار می‌داد، آنها می‌توانستند هر فتنی را بدل کنند.

ثالثاً - اینکه کیانوری می‌گوید هیچ دلیل مردم‌پسندی هم وجود نداشت که شرکت حزب را در رویداد ۱۵ بهمن ثابت کند، نیز نادرست است. دلائل فراوانی وجود دارد که اینک کیانوری و ارکانی بهتر از هرکس می‌توانند افشا کنند، به شرط اینکه در قبال مردم ذره‌ای احساس مسئولیت بنمایند. از این گذشته در شرایط اختناق و حکومت استبدادی، دلیل لازم نیست. دلائل را می‌تراشند و ایجاد می‌کنند. در تأیید این موضوع دکتر فخرالدین عظیمی مستند بر مدارک وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد: منوچهر اقبال وزیر کشور دولت ساعد که لایحه انحلال حزب توده را به مجلس ارائه داده بود به جان وایلی «سفیر امریکا گفته بود لایحه مزبور توسط دولت هژیر - که اقبال در آن نیز

شرکت داشت - تهیه شده بود لیکن دولت جرئت نکرد آن را به مجلس تقدیم نماید»^۱ یعنی حتی قبل از وقوع حادثه ۱۵ بهمن و نخست‌وزیری ساعد، دولت هژیر (مسلماً با اشاره شاه) مسئله انحلال این حزب را بطور جدی مد نظر قرار داده بود.

۱۲۳- آیا ملکی و خامه‌ای دشمن «خلق» بودند؟

در ارتباط با حادثه ۱۵ بهمن کیانوری می‌گوید «البته خامه‌ای و ملکی که در آن زمان در راه سازش با دشمنان خلق گام برمی‌داشتند، آرزو داشتند که همه ما را در همان شب اول بدون محاکمه اعدام کنند!» در این جمله کیانوری مرتکب قیاس به نفس عجیبی شده است.

اول - مقصود از «خلق» را ندانستیم چیست و دشمن آن کیست؟ اگر منظور از خلق، ملت ایران است و دشمنان واقعی ملت، بیگانه پرستان هستند، پاسخ کیانوری منفی است. (مگر اینکه منظور او از خلق، حزب توده باشد!) به این خراب‌کردن چهره اشخاص بعداً جواب خواهیم داد. اما بهتر بود کیانوری لااقل یک مورد و یک نمونه از این سازش را ذکر می‌کرد.

دوم - اینکه ملکی و خامه‌ای آرزو داشتند همه آنها را در همان شب اول، آن هم بدون محاکمه اعدام کنند، دروغ بزرگی است. آنان حتی آرزو نداشتند حزب توده منحل اعلام شود. ملکی به صراحت می‌گوید «مرام اعلام شده حزب توده و مرام قاطع‌تر از آن نباید ممنوع باشد. در قرن بیستم جرم شناختن عقیده خود باید جرمی تلقی شود»^۲ آیا صاحب چنین عقیده‌ای راضی به مرگ انسان‌ها می‌شود. در جریان گرفتاری خسرو روزبه دیدیم با اینکه کیانوری - به عنوان بدترین دشمن ملکی - واسطه کار بود، ملکی او را ناامید برنگرداند.

سوم - انشعاییون واقعاً خواستار آزادی احزاب و جمعیت‌ها بودند، زیرا خودشان

۱- فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، نشر البرز، ص ۲۷۴، پانویس.

۲- خلیل ملکی «سرنوشت تاریخی لیبرالیسم» سرمقاله علم و زندگی، سال اول، شماره ۷، شهریور ۱۳۳۱.

نیز فعالیت سیاسی و مطبوعاتی داشتند. آرزوی انحلال حزب توده، در حقیقت آرزوی گسترش اختناق و آرزوی تعطیل مبارزاتی بود که آنها خود نیز دست‌اندر کارش بودند. باید دانست که مضار فعالیت مخفی از طرف حزب توده، به مراتب بیش از حالت علنی آن بود. در حالت زیرزمینی، حزب توده مظلوم‌نمایی می‌کرد که منحل است و راه مبارزه کوچکی هم ندارد و تمام درها به روی آن بسته است. ایرانیان اصولاً برای کسی که مظلوم واقع شده باشد، دل می‌سوختند. اما در واقع بیش از شرائط علنی فعالیت داشت، گسترش یافت و زیر لوای مبارزه زیرزمینی و فغان مظلومیت، به بالندگی مضاعفی دست پیدا کرد. قبلاً گفتیم که جلال آل‌احمد، یکی از انشعابیون، در کتاب روشنفکران آرزو کرده بود که ایکاش حزب توده غیر قانونی نمی‌شد. دلائل زیادی در دست است که انشعابیون (حتی هم اینک طرفدارانشان و اصولاً انسان‌ها) هرگز راضی به اعدام مخالفان خود، چه توده‌ای و چه غیر توده‌ای، نبوده و نیستند و تا پایان نیز نسبت به این آرمان‌های بشری وفادار ماندند. خیلی بی‌انصافی است که آنها را متهم به رضایت بر قتل و آدمکشی کرد، آن هم «بدون محاکمه»! این آرزوها و اجرای عملی آن فقط از دست امثال کیانوری برمی‌آید که ثابت کرده اهل گناه است. قتل‌هایی نظیر کشتن حسام لنکرانی و محسن صالحی و داریوش غفاری و فاطری و پرویز نوائی و غیره عمق این بی‌رحمی‌ها را نشان داده است.

چهارم - با اینکه انشعابیون بیش از یک سال بود که هرگونه رابطه با حزب توده را قطع کرده بودند، پس از حادثه ۱۵ بهمن مخفی شدند. زیرا خبر یافتند که پلیس سخت در جستجوی آنان است. آنها اگر اهل سازش بودند با خود حزب توده می‌ساختند. سازشی در کار نبود، بلکه داستان آگهی تبریکی بود که «به مناسبت رفع خطر از ذات مبارک شاهانه» حزب توده در روزنامه اطلاعات از طرف ۶ نفر آنان (ملکی، آل‌احمد، خامه‌ای، دکتر عابدی، حسین ملک، دکتر ابریم) جعل کرده بود و آنها با کمال شهامت این آگهی را تکذیب کردند. جریان این آگهی جعلی را آل‌احمد در کتاب روشنفکران به تفصیل شرح داده و ما تکرار نمی‌کنیم. فقط اضافه بر شرح او، بگوییم که آنها با وجود اینکه می‌دانستند حزب توده دست به این کار زده تا حیثیتشان را بر باد دهد، ولی

نمی‌دانستند که شخص جاعل چه کسی بوده است. ۱۰ سال بعد از انقلاب معلوم شد مبتکر این حقه کثیف مطبوعاتی یکی از اعضای برجسته کمیته مرکزی حزب توده ایران بوده است. وقتی این عضو برجسته و اسبق کمیته مرکزی ضمن جلسه‌ای در پاریس مورد سؤال یکی از کادرهای قدیمی حزب توده به نام قوام‌نژاد قرار گرفت همه چیز روشن شد.^۱ بنابراین نگارنده وظیفه دارد در اینجا از آقای مهندس نادر شرمینی پوزش بطلبد. زیرا این حقه را به استناد کتابچه مصاحبه‌ای به نام شناخت حزب توده (انتشار رزمندگان آزادی طبقه کارگر، فروردین ۵۸، ص ۵۱) در کتاب *بیراهه* (صص ۶ - ۳۵۵) به ایشان نسبت داده بودم. باری، تکذیب این آگهی که به مناسبت سلامت وجود شاه درج شده بود، دل شیر می‌خواست و آنان خطر کردند و چه جانی کردند تا آگهی مورخ ۲۰ بهمن ۱۳۲۷ را توانستند تنها چهار روز بعد تکذیب کنند.

پنجم - بعضی از انشعاییون از محل اختفای دکتر کشاورز که در خانه کارگری پنهان شده بود خبر داشتند (این مطلب را بعدها یکی از انشعاییون برای نگارنده تعریف کرد و عده‌ای هم‌اینک تأیید می‌کنند) ولی رازداری کردند و آن را بروز ندادند. آیا این سرنگهداری علامت بطلان ادعای کیانوری نیست؟ اگر یکی از انشعاییون پنهان شده بود که کیانوری جای او را می‌دانست چگونه؟ بعدها ثابت شد که در این صورت کیانوری در لودان چنین کسی یک لحظه هم درنگ نمی‌کرد.

۱۲۴- قدرت دربار و رزم‌آرا

کیانوری قدرت دربار و رزم‌آرا جابه‌جا می‌کند و دربار را قوی و رزم‌آرا ضعیف نشان می‌دهد و به مصاحبه‌کننده می‌گوید:

شما این فرض را مطرح می‌کنید که رزم‌آرا شرایط محاکمه را بنحوی تعیین کرده بود که سبب کوبیدن دربار شد. تصور شما از قدرت رزم‌آرا و ضعف دربار در آن تاریخ به کلی خلاف واقعیت است. در آن زمان شاه از پشتیبانی

کامل انگلیسی‌ها که تمام اهرم‌های قدرت در دست داشتند برخوردار بود. شاه می‌توانست با کمترین سوء ظنی به رزم‌آرا، او را از ریاست ستاد ارتش بردارد.^۱

تلاش کیانوری آیا به خاطر این نیست که ثابت کند رزم‌آرا قدرتی نداشت تا بتواند از حزب توده پشتیبانی کند؟ این «به کلی خلاف واقعیت است» دقیقاً شاه در آن زمان به هیچ وجه از پشتیبانی انگلیسی‌ها برخوردار نبود. متأسفیم که مجبور از تکرار این مطلب هستیم. جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری با شرکت مهره‌های شناخته شده‌ای چون سیدمحمد باقر حجازی و سیدعلی بشارت و مرتضی قلی صمصام و شیوخ خوزستان و طرفداران سید ضیا و قوام‌السلطنه و حزب توده و دیگران فقط به عنوان یک عمل تاکتیکی بازدارنده تشکیل شد که مبادا شاه پایش را از گلیمش درازتر کند و به سوی امریکائی‌ها جلب شود. شاه برای حفظ تاج و تخت خود، در انتخاب انگلیس یا امریکا تردید پیدا کرده بود. اگر شاه انگلیسی بود چرا انگلستان تمام عوامل سرشناس خود را - در جبهه‌ای چنین گسترده - علیه شاه چیده بود؟ این گونه ارزیابی‌ها ارزش اطلاعات کیانوری را می‌رساند. انگلیسی‌ها می‌خواستند که شاه آنان را به عنوان قدرت مطلق و حافظ خود بشناسد. در پی این برنامه سید ضیا به سیدمحمدباقر حجازی گفت که «کتاب آینده ایران را بنویسد و در آن، راه نجات ایران را جمهوریت بخواند ... کتاب مذکور برای تذکر به دربار کافی بود اما برای تسلیم دربار کافی نبود و به همین جهت غفلتاً روزنامه‌های سیدضیائی جمهوریبخواه شش آتش شدند و به سختی و بی مقدمه به دربار تاختند ... اگر رنجیدگی برطرف شود، آقاسیدضیاءالدین و اعوان و انصارشان از مخالفت با دربار دست می‌کشند و جبهه ضد دیکتاتوری با نحو مخصوصی که همه خواهیم دید برچیده می‌شود. آن روز عطش سوزان آقافرو می‌نشیند و خطر دیکتاتوری قطع می‌شود و در جبهه فقط آقای طبری می‌ماند و سید ریش^۲ ... اما اگر رنجیدگی باقی بماند جبهه

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۱۹۲.

۲- منظور انجوی شیرازی مدیر روزنامه آتشبار است که هوادار حزب توده بود (توضیح دکتر خامه‌ای، از انشعاب تا کودتا، ص ۷۸، پانویس).

ضددیکتاتوری وسیع‌تر می‌شود... بالاخره آینده پرده از روی مسافرت شاه و بند و بست خائنانه سران حزب توده با سید ضیا برخواهد داشت»^۱ عاقبت پس از مسافرت شاه به انگلستان و قرار و مدار لازم در مورد تشکیل مجلس مؤتسان و افزایش اختیارات او برای انحلال مجلسین، جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری - همانطور که روزنامه شرق میانه پیش‌بینی کرده بود - افول کرد.

بنابراین شاه قبل از این مسافرت از طرف انگلستان پشتیبانی نمی‌شد و ضعیف بود. برعکس، رزم آرا آن موقع، هم از طرف امریکا حمایت می‌شد، هم پشتیبانی انگلیسی‌ها را داشت و هم روس‌ها او را تقویت می‌کردند. بعلاوه در مجلس نفوذ داشت و در ارتش هم رخنه کرده بود. لذا رزم آرا وزنه‌ای شده بود که شاه قادر نبود تکانش بدهد. دلیل دیگر بر قدرت رزم آرا این است که او پس از تیراندازی به شاه، تمام بزرگان لشکری و کشوری و حتی عده‌ای از شاهپورها را که به پیشواز شاه آمده بودند، موقتاً در سالن دانشکده حقوق توقیف کرد و خود به بهانه حفظ انتظامات مربوط به سالم‌رگ دکتر ارانی در ستاد ارتش ماند و جرئت این را داشت که به پیشواز «اعلیحضرت» نیاید. رزم آرا برای اجرای برنامه‌های بعدی، به تمام پادگان‌های مرکز دستور آماده‌باش کامل داده بود. عجیب‌تر آنکه تا بیش از دو سالی که در پست‌های ریاست ستاد ارتش و نخست‌وزیری مصدر قدرت باقی ماند، آنقدر قوی بود که رجال به‌ویژه برادران شاه نتوانند کمترین انتقامی از آن بازداشت اهانت‌آمیز (هرچند کوتاه) خود بگیرند. توقیف شاهپورها به تنهایی جسارت و اقتدار کافی لازم داشت.

به این ترتیب وقتی کیانوری نتیجه می‌گیرد که «حکم نقض احکام دادگاه نظامی رزم آرای درست پنج ماه پس از نخست‌وزیری او، به رغم تمام تلاش او برای جلوگیری از صدور این حکم، صادر شد» ادعای کاملاً بی‌ربطی است. زیرا اولاً با قدرتی که از رزم آرا دیدیم، اگر می‌خواست، می‌توانست جلوی آن را بگیرد.

ثانیاً - اصلاً برای چه رزم آرا باید از صدور حکم نقض جلوگیری می‌کرد؟ خود